



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: حمل مطلق بر مقید - بررسی حمل در صور مختلف مطلق و مقید -
دسته اول عدم ذکر سبب - ادامه بررسی صورت دوم - صورت سوم - صورت چهارم
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۸ آذر ۱۴۰۱
مصادف با: ۲۴ جمادی الاولی ۱۴۴۴
جلسه: ۴۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم چون مطلق و مقید دارای صور مختلفی هستند، بنابراین باید این صور را از حیث حمل مطلق بر مقید مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم در کدام صورت یا صورتها مطلق بر مقید حمل می‌شود و در کدام صورتها مطلق بر مقید حمل نمی‌شود. تا اینجا سه صورت را بررسی کردیم، ملاحظه کردید که در برخی از این صورتهای لا بد من حمل المطلق علی المقید و در بعضی از صورتها مطلق بر مقید حمل نمی‌شود، زیرا مهمترین شرط حمل وجود ندارد، یعنی تنافی تحقق پیدا نکرده است.

ادامه بررسی صورت دوم

قسم سوم از صورت دوم که در حقیقت صورت چهارم محسوب می‌شود جایی است که امر به مطلق شده و نهی از مقید، لکن برای ما معلوم نیست این نهی تنزیهی است یا تحریمی «لانعلم شیئا منهما»؛ عرض کردیم اگر نهی تحریمی باشد مثل قسم اول باید مطلق را بر مقید حمل کنیم. اگر مثل قسم دوم باشد یعنی نهی آن تنزیهی باشد، اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست، بلکه باید حمل بر کراهت شود، یعنی به معنای ارشاد به ارجحیت غیر یا مرجوحیت اضافی بالنسبه الی سایر افراد.

اینجا نیز گفتند مطلق بر مقید حمل می‌شود، لکن در اینکه وجه حمل مطلق بر مقید چیست دو دیدگاه وجود دارد:

۱. یک دیدگاه این است که درست است که نمی‌دانیم این نهی یک نهی تنزیهی است یا تحریمی، لکن اگر ما آن را حمل بر نهی تحریمی کنیم، قاعدتا تنافی پیش می‌آید و به ناچار باید مطلق را بر مقید حمل کنیم. اما از آن طرف ظهور اطلاق جمله هم مهم وجود دارد. پس امر دایر است بین حفظ ظهور نهی در تحریم یا حفظ ظهور مطلق در اطلاق، در دوران بین این دو، ظهور نهی در تحریم مقدم می‌شود، زیرا ظهور وضعی است، در مقابل اطلاق که ظهورش وضعی نیست. به عبارت دیگر در دوران امر بین ظهور وضعی و ظهور اطلاق معلوم است که ظهور وضعی مقدم می‌شود.

نتیجه این است که اگر ما نهی را به ظاهرش حمل بر تحریم کنیم، قطعاً تنافی تحقق پیدا می‌کند و نتیجه‌اش حمل مطلق بر مقید است. این بیانی است که محقق نایینی ذکر کرده‌اند.^۱

این یک وجه برای تقدیم مقید بر مطلق یا به تعبیر دیگر حمل مطلق بر مقید. لکن این بیانی که محقق نایینی دارند با توجه به ملاکی که ما برای حمل مطلق بر مقید گفتیم قابل قبول نیست.

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲. ما هر جایی که مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم باید آن ملاک وجود داشته باشد. ما گفتیم ملاک حمل مطلق بر مقید مواجهه عرف با این دو دلیل است، عرف وقتی که این دو دلیل را می‌بیند، وقتی که ملاحظه می‌کند اینجا یک تکلیف بیشتر وجود ندارد، اینجا نمی‌تواند دو تکلیف مورد درخواست مولا باشد، اساساً کأنه می‌گوید یک دلیل بیشتر وجود ندارد و آن هم دلیل مقید است، اصلاً مطلق خود به خود با توجه به این مقدمات کنار می‌رود. وقتی عرف و عقلاء در مواجهه با دو دلیل بنایشان بر این است که بالاخره مطلق را مقید می‌کنند، تعبیر دقیق همان بود که ما گفتیم، جز دلیل مقید کأنه دلیل دیگری نیست، اما بنابر قول مشهور که می‌گویند مطلق حمل بر مقید می‌شود، ما اینجا این تعبیر را به کار می‌بریم که مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم. اصلاً شما این دو دلیل را به عرف بدهید، واقعا ببینید عرف امر به مطلق را قرینه می‌گیرد بر اینکه این نهی تنزیهی باشد یا عکس است؟ پس به ناچار مطلق بر مقید حمل می‌شود، زیرا با آن بیانی که گفتیم، وقتی عرف با این دو دلیل مواجه می‌شود اینطور نیست که با دلیل اول بیاید این نهی را حمل بر نهی کراهتی و تنزیهی کند، اصلاً عرف آن را بر این قرینه نمی‌داند، بلکه مسئله به عکس است، نهی را قرینه می‌بیند که آن امر محدود است، مطلق نیست. البته تعبیر دقیق آن همانی است که ما عرض کردیم یعنی وقتی این دلیل را می‌بیند اصلاً آن دلیل اول کأنه به نظرش دلالت ندارد، با توضیحاتی که دادیم.

پس در این صورت نیز مطلق بر مقید حمل می‌شود لکن نه بنابر آنچه که برخی مثل محقق نایینی گفتند، بلکه بر اساس مبنایی که ما توضیح دادیم. چون این دو دلیل با هم مجموعاً دلالت می‌کنند بر اینکه یک تکلیف اینجا مجموعاً بیشتر نیست و هیچ‌گاه از نظر عرف و عقلاء امر به مطلق قرینه بر حمل بر نهی بر کراهت محسوب نمی‌شود. پس این احتمال کنار می‌رود که این نهی یک نهی تنزیهی باشد، لذا این نهی یک نهی تحریمی است، وقتی نهی تحریمی شد پس تنافی تحقق پیدا می‌کند و تنافی که تحقق پیدا کرد مطلق بر مقید حمل می‌شود آن هم بر اساس همان مبنایی که ما گفتیم.

صورت سوم

صورت سوم جایی است که دلیل مطلق و مقید هر دو مثبت و هر دو الزامی باشند، مثل «اعتق رقبه» و «اعتق رقبه مومنه» (اینها ابزارهایی است که ما باید بلد باشیم در مواجهه با ادله شرعی تا حکم شرعی را استنباط کنیم، یکبارہ نمی‌توانیم بگوییم این مطلق است و آن مقید و لذا مطلق را بر مقید حمل می‌کنیم، باید ببینیم این دو دلیل شرایط حمل را دارند یا خیر؟ اینها می‌شود مبنا در مواجهه ما با ادله و استنباط حکم شرعی، باید ببینیم آن دو دلیل آیا مثبتند، آیا الزامیند، آیا یکی مثبت است یا یکی منفی است؟ اینها فرمول‌هایی است که ما باید در مقام استنباط از آنها استفاده کنیم؛ حال در مثل «اعتق رقبه» و «اعتق رقبه مومنه» اگر بخواهیم مطلق را حمل بر مقید کنیم، باید تنافی احراز شود، باید ببینیم بین این دو تنافی است یا خیر؟ تنافی نیز گفتیم به شرط وحدت حکم تحقق پیدا می‌کند، یعنی اینها یک تکلیف و یک حکم را بخواهند بیان کنند. این صورت خودش چند قسم دارد:

۱. اینجا می‌فرمایند که تارتا ما وحدت حکم را احراز می‌کنیم از همان راهی که باید احراز شود، حال یا به تعبیر محقق نایینی از خود این دو دلیل یا از خارج یا اساساً با آن مقدماتی که ما گفتیم، در اینصورت مسئله کاملاً روشن است، اگر وحدت حکم باشد، تنافی تحقق پیدا کند فلا بد من حمل المطلق علی المقید. این روشن است زیرا سلب و ایجاب فرقی نمی‌کند. در جایی که یکی مثبت باشد و یکی منفی، آنجا روشن است که این تنافی وجود دارد، اما اینجا باید احراز شود. پس اگر ما احراز وحدت حکم کردیم،

کاملاً حکم مشخص است در واقع ما در صورت سوم نیز کأنه سه قسم داریم، همانطور که صورت دوم را سه قسم کردیم، صورت سوم نیز سه قسم است: یک قسمش جایی است که وحدت حکم احراز شود، حکمش را گفتیم.

۲. اگر وحدت حکم احراز نشود، این خودش دو قسم دارد:

گاهی احراز می‌شود که حکم روی نفس طبیعت رفته در مطلق و ما اساساً غیر از آن قیدی که در دلیل مقید بیان شده احتمال دخالت قید دیگر را نمی‌دهیم مثلاً «اعتق رقبه» وارد شده، در کنار «اعتق رقبه مومنه»؛ ما هنوز وحدت حکم را احراز نکردیم، ولی یقین داریم که حکم در دلیل مطلق بر طبیعت بار شده است، یعنی عتق طبیعۃ الرقبه واجب شده است. یک دلیل مقید هم داریم که بر دخالت قید ایمان در این حکم دلالت می‌کند و ما احتمال دخالت قید دیگری را در طبیعۃ الرقبه نمی‌دهیم. پس قسم دوم از صورت سوم جایی است که:

اولاً وحدت حکم احراز نشده است.

ثانیاً برای ما محرز شده است که حکم بر طبیعت بار شده است.

ثالثاً احتمال دخالت قید دیگر را نمی‌دهیم.

اینجا می‌فرماید مطلق حمل بر مقید می‌شود، زیرا ملاحظه این امور در کنار هم، باعث می‌شود که عقلاً وحدت حکم احراز شود، چون از طرفی می‌دانیم نمی‌تواند هم مطلق مطلوب باشد و هم مقید، تعلق الارادتين بالمطلق و المقید محال است، مقید هم عبارت است از طبیعت مع القید «رقبه مومنه» است. معلوم است اینجا مولا یک بار طبیعت رقبه و یک بار طبیعت رقبه مع قید ایمان را نمی‌تواند اراده کند، لذا اگر بخواهد هر دو را اراده کرده باشد اجتماع الحکمین المتماثلین پیش می‌آید و این ممتنع است، پس چون تنافی وجود دارد و وحدت حکم از این طریق احراز می‌شود به ناچار مطلق حمل بر مقید می‌شود.

قسم دیگر دقیقاً همان فرضی است که در قسم دوم گفتیم منتهی با یک تفاوت و آن اینکه عدم قید دیگر احراز نشده باشد. فرض ما این است که یک دلیل مطلق داریم و یک دلیل مقید؛ هر دو مثبت، هر دو الزامی، وحدت حکم برای ما احراز نشده، لکن می‌دانیم در دلیل مطلق حکم روی طبیعۃ الرقبه رفته، دلیل مقید نیز یک قیدی را بیان کرده، مثل قید ایمان، لکن ما احتمال دخالت قید دیگر را می‌دهیم. به عبارت دیگر برای ما عدم قید دیگر احراز نشده، یعنی مثلاً اینجا احتمال می‌دهیم رجولیت علاوه بر قید ایمان دخالت داشته باشد. اینجا امر دایر است بین اینکه بگوییم عتق الرقبۃ المومنه واجب است، حمل مطلق بر مقید معنایش این است و بین اینکه اساساً این دو تا امر مستقل دارد و امر می‌کند به عتق رقبه و آن قید دیگری که ما احتمال دخالتش را می‌دهیم، این را دیگر نمی‌توانیم با اطلاق نفی کنیم.

پس یا باید مطلق را بر مقید حمل کنیم و بگوییم آن «اعتق رقبه» یک امر مستقل و تکلیف مستقل محسوب نمی‌شود، یا اینکه آن امر را مستقل حساب کنیم و بگوییم ظهور در معنای خودش دارد و اینکه ما احتمال دخالت قید دیگر را می‌دهیم به صرف این احتمال نمی‌توانیم آن اطلاق را کنار بگذاریم. پس یا حمل مطلق بر مقید یا حفظ دلیل مطلق. اینجا نیز می‌فرماید مطلق بر مقید حمل می‌شود به همان دلائلی که تا به حال گفته شد.

بالاخره ما یک دلیل مطلق داریم و یک دلیل مقید، ولی وقتی عقلاً با این دو دلیل مواجه می‌شوند، درست است که وحدت حکم را احراز نکردند ولی چیزهایی معلوم شده است که سر از تنافی در می‌آورد و ما ناچاریم مطلق را بر مقید حمل کنیم، درست است

که وحدت حکم را احراز نکردیم اما وقتی می‌بینیم در مطلق حکم روی طبیعت رفته و در مقابل دلیل مقید هم دخالت یک قید را در حکم بیان کرده است و ما احتمال وجود قید دیگر را هم می‌دهیم که در حکم دخالت داشته باشد؛ ما اینها را وقتی کنار هم می‌گذاریم، باز هم می‌گوییم مطلق بر مقید حمل می‌شود به همین دلایلی که گفته شد، زیرا نمی‌شود اینجا دو تکلیف باشد، یک تکلیف اینجا بیشتر وجود ندارد، تعلق الارادتين به فعل واحد محال است، تعلق الارادتين به مطلق و مقید محال است. خب پس اینجا یک اراده است و یک چیز بیشتر نمی‌خواهد و آن هم مقید است، دلیلش هم این است که عرف در مواجهه با این دلیل اینطور می‌فهمد.

سوال:

استاد: یک وقت شما دستور دوم را نسخ دستور اول محسوب می‌کنید که این حسابش جداست. فرض ما نسخ نیست، بلکه فرض این است که اراده اول به مطلق تعلق گرفته که بیان شده است و دومی به مقید تعلق گرفته، ما قبلا توضیح دادیم که نمی‌شود اراده هم به مطلق تعلق گرفته باشد و هم به مقید. آن چیزی که شما می‌گویید تنها در صورتی است که اولی منسوخ شود، بله آن دیگر یک امر و اراده بیشتر نیست، زمان آن امر اول تمام شده.

سوال:

استاد: ذکر سبب در آن نشده است ... منظور ما این است که سبب ذکر نشده باشد ... ما بررسی می‌کنیم که در کجا تنافی پیش می‌آید و در کجا تنافی پیش نمی‌آید، مثال‌های مختلف هم بیان کردیم.

سوال:

استاد: نه فقط آن نیست، مثلا آنجا که نهی تنزیهی باشد کجا شما شک دارید؟ ... علت این است که بعضی اینجا نظر دیگری دارند، این درست است شاید نیازی به این تقسیم نبود اما همین جا در همین قسم دوم مثلا در مورد تنافی یک دلیل دیگری را محقق نایینی گفته است. عمده این است که وجه تنافی باید روشن شود.

صورت چهارم

صورت چهارم جایی است که دو دلیل منفی باشند، «لا تشرب الخمر» و «لا تشرب الخمر العنبي» اینجا چه باید کرد؟ اینجا مسلم بین اینها تنافی وجود ندارد لذا حمل مطلق بر مقید نمی‌شود. می‌گوید خمر نوش و خمر عنبی نوش، چه تنافی بین اینها وجود دارد؟ بله اگر قرینه‌ای باشد که بین اینها خصوص مقید منظور است این بحث دیگری است ولی اگر قرینه‌ای نباشد تنافی تحقق پیدا نمی‌کند، زیرا معنای «لا تشرب الخمر العنبي» این نیست که پس یجوز شرب خمر غیر عنبی، این معنایش این نیست، چون این مفهوم وصف می‌شود که از آن قابل استفاده نیست.

پس ما مجموعا در دسته اول، آنجایی که سبب ذکر نشود هشت صورت داریم. صورت اول را گفتیم، صورت دوم خودش سه قسم داشت، صورت سوم نیز خودش سه قسم داشت و صورت چهارم هم که بیان شد. اگر سه قسم صورت دوم و سوم را هر کدام یک صورت حساب کنیم مجموعا هشت صورت می‌شود.

«والحمد لله رب العالمين»